**شما ره 1262**

**چگونگی میزان در سرای جاودان**

# أَعُوذُ بِاللَّهِ‏ مِنَ‏ الشَّيْطَانِ‏ الرَّجِيمِ‏

**وَ لَئِنْ مَسَّتْهُمْ نَفْحَةٌ مِنْ عَذابِ رَبِّكَ لَيَقُولُنَّ يا وَيْلَنا إِنَّا كُنَّا ظالِمينَ.** وَ نَضَعُ الْمَوازينَ الْقِسْطَ لِيَوْمِ الْقِيامَةِ فَلا تُظْلَمُ نَفْسٌ شَيْئاً وَ إِنْ كانَ مِثْقالَ حَبَّةٍ مِنْ خَرْدَلٍ أَتَيْنا بِها وَ كَفَى‏ بِنا حاسِبينَ [[1]](#footnote-1)

# و اگر اندکی از عذاب پروردگارت به آنان برسد فریادشان بلند می‌شود که ای وای بر ما! به راستی ما ستمکار بودیم. و ترازوهای عدل را در روز قیامت برپا می‌کنیم و به هیچ کس کمترین ستمی نمی‌شود، اگر به قدر سنگینی دانۀ خردل عملی از آدم صادر شده باشد ما آن را می‌آوریم و کافی است که ما حسابگر باشیم.

# آیات گذشته معرّفی گروهی بود که مستکبر بودند و از روی لجاج و عناد با رسول اکرم صلّی الله علیه و آله و سلّم سرِ ستیز داشتند و استهزاء می‌کردند:

# وَ إِذا رَآكَ الَّذينَ كَفَرُوا إِنْ يَتَّخِذُونَكَ إِلَّا هُزُواً [[2]](#footnote-2)

# هنگامی که کافران تو را می‌بینند کاری جز استهزاء تو ندارند.

#  خداوند حکیم این گروه کافر را تخطئه و تهدید و تحذیر نموده است و حالا این آیۀ شریفه می‌فرماید: همان مردمی که به هنگام نعمت، مغرور می‌شوند و طغیان و گردنکشی می‌کنند اگر به اینها اندک نسیم عذابی بوَزد بیچاره می‌شوند. این هم از بدبختی و جهالت انسان است که وقتی به نعمت می‌رسد طغیان می‌کند و خیال می‌کند این مال خود اوست که در اثر دانایی و توانمندی خودش به دست آورده است.

# مثل قارون که می‌گفت: «إِنَّما أُوتيتُهُ عَلَى‏ عِلْمٍ عِنْدي‏»[[3]](#footnote-3)؛ من این ثروت را خودم به وسیلۀ مهارتی که داشته‌ام به دست آورده‌ام. امّا همین‌که خدای صاحب نعمت، این نعمت را از آنها گرفت و بلایی متوجّهشان کرد بیچاره می‌شوند. همین انسانی که دیروز شیر بود امروز موش می‌شود. دیروز عربده می‌کشید و ادّعا داشت که همه چیز مال من است، ناگهان زلزله و سیلی آمد، طوفان و باد تندی وزید این مدّعی مغرور بیچاره شد.

# وَ لَئِنْ مَسَّتْهُمْ نَفْحَةٌ مِنْ عَذابِ رَبِّكَ لَيَقُولُنَّ يا وَيْلَنا إِنَّا كُنَّا ظالِمينَ

# و اگر اندکی از عذاب پروردگارت به آنان برسد فریادشان بلند می‌شود که ای وای بر ما! به راستی ما ستمکار بودیم.

# همین مردمِ طاغیِ گردنکشِ مغرورِ مستکبر که مغرور نعمت‌های ما هستند نسیمی از عذاب ما بر آنها بوزد بیچاره می‌شوند. نَفحَة یعنی نسیم اندک. در این آیۀ شریفه سه‌گونه تعبیر شده که هر سه دلالت بر اندک بودن و ناچیز بودن می‌کند. کلمۀ مَسَّتْ: «وَ لَئِنْ مَسَّتْهُمْ»: اگر اندکْ مِساسی پیدا کنند آن هم «نَفحَةٌ» یعنی یک نسیم اندکی. نه اینکه مانند باد قوم عاد بیاید و ریشۀ زندگی‌شان را بِکَنَد، نه اینکه مثل صاعقۀ قوم ثمود بیاید و آنها را بسوزاند، نه اینکه شبیه طوفان نوح بیاید و آنان را ریشه‌کن کند و نه اینکه سنگباران قوم لوط بیاید و آنها را از بین ببرد. نه، همین مقدار که مختصری زمین بلرزد و چند خانه خراب بشود و سیلی بیاید و روستایی را ببرد.

# کلمۀ «نَفحَة» از جهت معنا یعنی اندک و خودِ وزن و صیغه‌اش هم دلالت بر اندک بودن می‌کند. اندکی نسیمِ عذاب بر دامنشان بِوَزد بیچاره و زبون و مضطرّ و مستأصل می‌شوند، فریادشان بلند می‌شود که ای وای! ما ستمگر و ظالم بودیم. آن‌وقت به ظلم و ستم خود اقرار می‌کنند. این اقرار هم دیگر نافع به حالشان نیست به جهت اینکه همین طوفانی که آمده اگر فرو نشیند و شرایط عادی شود باز اینها به حال خود برمی‌گردند و همان طغیان و همان عصیان را در پیش می‌گیرند.

# بیچارگی و زبونی انسان‌های مغرور

# این جهالت و پستی و کم‌ظرفیتی و بی‌شخصیّتی انسان است که به محض اینکه به نعمت می‌رسد مغرور می‌شود. همین‌که به بلا افتاد احساس بیچارگی می‌کند، به محض رفع بلا دوباره به همان غرور برمی‌گردد. قرآن می‌فرماید:

# إِنَّ الْإِنْسانَ خُلِقَ هَلُوعاً. إِذا مَسَّهُ الشَّرُّ جَزُوعاً. وَ إِذا مَسَّهُ الْخَيْرُ مَنُوعاً [[4]](#footnote-4)

# به راستی انسان حریص و کم طاقت آفریده شده است. هنگامی که آسیبی به او برسد بی‌تابی می‌کند. و هنگامی که خیری به او برسد مانع دیگران می‌شود (و بخل می‌ورزد).

# انسان به هیچ بند است، تمام سرمایه‌اش همین نَفَسی است که می‌آید، همین هوایی است که به گلویش داخل می‌شود، همین‌که از او بگیریم بیچاره است. موجودی که این‌قدر سست و ضعیف است آیا به خود حق می‌دهد که در مقابل خالق عالم و قدرت مطلقۀ عالم گردنکشی کند. اینها چنین مردمی هستند:

# وَ لَئِنْ مَسَّتْهُمْ نَفْحَةٌ مِنْ عَذابِ رَبِّكَ لَيَقُولُنَّ يا وَيْلَنا إِنَّا كُنَّا ظالِمينَ

# البتّه مشابه این مضمون را در آیات اوّل سورۀ انبیاء هم داشتیم. این مردم اگر در همین دنیا هم عذاب دامنشان را نگیرد بر فرض به سلامت هم زندگی کنند و از این دنیا بگذرند ولی روزی پیش خواهد آمد که در آن روز ما با کمال دقّت به حساب اعمالشان رسیدگی می‌کنیم و دیگر آن روز هیچ‌گونه ندامت و پشیمانی، نفعی به حالشان نخواهد داشت.

# رسیدگی به اعمال با موازین عدل الهی

# وَ نَضَعُ الْمَوازينَ الْقِسْطَ لِيَوْمِ الْقِيامَةِ [[5]](#footnote-5)

# و ترازوهای عدل را در روز قیامت برپا می‌کنیم.

# روز قیامتی در کار است و ما میزان‌های عدل را به میان خواهیم آورد. وَضْع یعنی نهادن، به میان آوردن، نصب کردن. ما میزان‌های قسط را روز قیامت نصب خواهیم کرد.

# موازین جمع میزان است، میزان یعنی وسیلۀ سنجش. مثلا ترازو وسیلۀ سنجش است یعنی با ترازو اشیاء را می‌سنجند و وزنش را معیّن می‌کنند. میزان این است. میزان، مفرد و موازین جمع آن است. میزان‌هایی خواهیم آورد. این میزان‌ها متعدّد است، میزانی داریم برای اعمال چشم، نگاه‌های او را هم ضبط کرده‌ایم، صداهایی که شنیده، سخنانی که بر زبان جاری کرده، کارهایی که با دست انجام داده، خواطری که در مغزش عبور کرده است.

# تفاوت میزان‌ها در روز قیامت

# هر کدام از این اعمال میزان مخصوصی دارد. در دنیا هم ترازوها مختلف است. آن ترازویی که گندم را وزن می‌کنند، با آن زعفران نمی‌کشند یا مثلاً با میزان‌هایی که تخته سنگ‌ها را می‌سنجند، طلا و جواهرات را با آن نمی‌کشند. طلا میزان خاصّی دارد، زعفران ترازوی مخصوصی دارد. گندم هم ترازوی مخصوصی دارد، میزان‌ها مختلف است. روز قیامت هم میزان‌ها متعدّد و مختلف است. فکری که در ذهن ما خطور می‌کند میزان مخصوص به خود دارد، و اعمالی که با دست ما انجام می‌شود میزان خاصّ خود را دارد. میزان‌ها متعدّد است به حسب تعدّد افعال و اعمالی که از ما صادر می‌شود.

# «وَ نَضَعُ الْمَوازينَ الْقِسْطَ»؛ کلمۀ موازین جمع است. قسط هم صفت موازین است، گرچه مفرد است، چون مصدر است به اصطلاح اهل ادب مصدر جمع بسته نمی‌شود ولی معنای جمعی دارد. همۀ میزان‌ها عدل‌اند. کوچکترین ستمی به کسی نخواهد شد. نه از پاداش نیکوکاران چیزی کم می‌کنیم نه بر کیفر بدکاران چیزی می‌افزاییم.

وَ نَضَعُ الْمَوازينَ الْقِسْطَ لِيَوْمِ الْقِيامَةِ فَلا تُظْلَمُ نَفْسٌ شَيْئاً

#  میزان‌های عدل روز قیامت نصب خواهد شد و احدی مورد ستم قرارنمی‌گیرد.

# «شَيْئاً»؛ هیچ چیز، کوچکترین چیزی نسبت به کیفر و پاداش، کم و زیاد نمی‌شود.

# وَ إِنْ كانَ مِثْقالَ حَبَّةٍ مِنْ خَرْدَلٍ أَتَيْنا بِها

# اگر به قدر سنگینی دانۀ خردل، عملی از آدم صادر شده باشد ما آن را می‌آوریم.

# در قرآن پنج یا شش مورد «مِثْقالَ ذَرَّة» تعبیر شده است.

# فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقالَ ذَرَّةٍ خَيْراً يَرَهُ‏. وَ مَنْ يَعْمَلْ مِثْقالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ [[6]](#footnote-6)

# ‏پس هرکس هموزن ذرّه‌ای کار خیر انجام دهد آن را می‌بیند. و هرکس هموزن ذرّه‌ای کار بد انجام دهد آن را می‌بیند.

#  در بعضی موارد هم «مِثْقالَ حَبَّةٍ مِنْ خَرْدَلٍ» تعبیر شده. مثقال یعنی به قدر سنگینی. «مِثْقالَ ذَرَّةٍ» یعنی به قدر سنگینی ذرّه. ذرّه به مورچه‌های قهوه‌ای رنگ که خیلی ریزند گفته می‌شود. یک مورچۀ ریز چقدر وزن دارد؟

# تواضع امام سیّدالسّاجدین علیه السلام به درگاه الهی

# عجیب است امام سیّد السّاجدین علیه السّلام در دعایی دارند که:

# وَ أَنَا بَعْدُ أَقَلُ‏ الْأَقَلِّينَ‏، وَ أَذَلُ‏ الْأَذَلِّينَ، وَ مِثْلُ الذَّرَّةِ أَوْ دُونَهَا [[7]](#footnote-7)

# من کمترین کمتران و خوارترینِ خوارتران و مثل ذرّه یا کمتر از آنم.

# چقدر فرق است میان گفتار معصومین علیهم السّلام با بعضی که غرور علمی آنها را می‌گیرد و می‌گویند: ما با خدا متّحدیم. امام می‌فرمایند که من چه کاره‌ام؟ «أَنَا بَعْدُ أَقَلُ‏ الْأَقَلِّين»؛ کمترین کمترین‌ها هستم. «وَ أَذَلُ‏ الْأَذَلِّين»؛ خوارترینِ خوارها در پیش تو هستم. «وَ مِثْلُ الذَّرَّةِ أَوْ دُونَهَا»؛ من در حضور تو مثل مورچه‌ام بلکه پایین‌تر از مورچه. گفته‌اند ذرّه به معنای مورچۀ ریز یا اینکه کوچکترین غباری که در هوا پخش می‌شود که به چشم هم دیده نمی‌شود.

# در شعاع آفتاب که از منفذی تابیده می‌شود در آن شعاع آفتاب، چیزهایی در فضا می‌بینید که مشغول پائین و بالا رفتن هستند به آنها ذرّه می‌گویند. اگر به این اندازه شما عمل داشته باشید ما آن را می‌آوریم، باور کنیم که حساب روز قیامت خیلی دقیق و سنگین است.

# میزان دقّت در محاسبۀ اعمال پس از این عالم

# جای تعجّب ندارد این قصّه که مرد صالحی از دنیا رفت، در تشییع جنازه‌اش به قدری ازدحام جمعیّت شد که صبح جنازه را حرکت دادند شب به خاک سپرده شد. بعد وقتی خواب او را دیدند پرسیدند: خدا با تو چه معامله‌ای کرد؟ گفت: به من خیلی سخت‌گیری شد. یک روز روزه بودم نزدیک افطار به مغازۀ دوستم که گندم فروش بود رفته بودم، کنار کیسه‌های گندم او نشسته بودم، موقع اذان یک حبّۀ گندم برداشتم و زیر دندانم دو نیم کردم یادم افتاد که این حبّۀ گندم مال مردم است و من بدون اذنِ صاحبش برداشته‌ام داخل کیسه‌اش انداختم. پس از مرگم همان را به حساب آوردند و حال آنکه در آن تصرّف نکرده بودم همین‌قدر که یک حبّۀ گندم را با دندانم خُرد کردم این را به حساب آوردند و از حَسَنات من برای صاحب گندم گرفتند.

# این قصّه جای تعجّب ندارد برای اینکه قرآن از این بالاترش را فرموده است: «مَنْ يَعْمَلْ مِثْقالَ ذَرَّةٍ»؛ حبّۀ گندم که به اندازۀ صد ذرّه است نه به قدر سنگینی ذرّه‌ای. در بعضی موارد هم حبّۀ خردل داریم. خردل گیاهی است که دانۀ سیاه خیلی ریزی دارد که در کوچک بودن ضرب‌المثل است: «وَ إِنْ كانَ مِثْقالَ حَبَّةٍ مِنْ خَرْدَلٍ»؛ اگر عمل به قدر سنگینی دانۀ خردل باشد: «أَتَيْنا بِها»؛ ما آن را به حساب می‌آوریم.

# خداوند، حسابگری دقیق

# «وَ كَفَى‏ بِنا حاسِبينَ»؛ همین قدر بس که ما حسابگر باشیم. اگر منِ خدا حسابگر باشم؛ هم عادلم، هم علیمم، هم قدیرم و هم سریع الحسابم و از علم من چیزی پنهان نیست.

# وَ ما يَعْزُبُ عَنْ رَبِّكَ مِنْ مِثْقالِ ذَرَّةٍ فِي الْأَرْضِ وَ لا فِي السَّماءِ وَ لا أَصْغَرَ مِنْ ذلِكَ وَ لا أَكْبَرَ إِلَّا في‏ كِتابٍ مُبينٍ [[8]](#footnote-8)

# به اندازۀ وزن ذرّه‌ای در زمین و آسمان از پروردگار تو پوشیده نیست و نه کوچک‌تر از آن ذرّه و نه بزرگتر از آن نیست مگر آنکه در کتابی روشن ثبت است.

وَ نَضَعُ الْمَوازينَ الْقِسْطَ لِيَوْمِ الْقِيامَةِ فَلا تُظْلَمُ نَفْسٌ شَيْئاً وَ إِنْ كانَ مِثْقالَ حَبَّةٍ مِنْ خَرْدَلٍ أَتَيْنا بِها وَ كَفَى‏ بِنا حاسِبينَ

در این آیۀ شریفه از چند جهت تعبیرات، دقّت در حسابرسی را نشان می‌دهد. یعنی حساب روز قیامت خیلی دقیق است. اوّلاً کلمۀ «نَضَعُ» آمده ما روز قیامت نصبِ میزان می‌کنیم. خلاصه مطلب مهم است، ما دستگاهی برای سنجش نصب می‌کنیم. بعد کلمۀ «میزان» آمده، خود کلمۀ میزان، دالّ بر دقّت است. چون آدمی که نخواهد دقّت کند حدساً و تخمیناً کاری می‌کند. خدا می‌گوید: کار ما این‌طور نیست. ما حدس و تخمین نداریم. ما میزان داریم. هر که ترازو دارد نشانۀ دقّت در کاسبی او است. ترازو علامت دقّت است. ما برای هر عملی از اعمال انسان ترازوی خاصّ خودش را داریم.

و سوّم کلمۀ «قسط»؛ ما میزانِ عدل داریم. دقّت می‌کنیم عادلانه عمل بشود، هیچ کم و زیاد نشود. و چهارم: «فَلا تُظْلَمُ نَفْسٌ»؛ احدی مورد ستم قرار نمی‌گیرد. این هم دالّ بر دقّت است. آنچنان دقیقیم که به کسی ستم نشود. واژه‌های «نَفْسٌ»؛ احدی و «شَیْئاً»؛ اندکی، تمام این‌ها دالّ بر دقّت است. بعد هم: «وَ إِنْ كانَ مِثْقالَ حَبَّةٍ مِنْ خَرْدَلٍ أَتَيْنا بِها»؛ آن هم باز دقّت است، یعنی اگر عمل شما به قدر دانۀ خردلی باشد که ریزترین چیزهاست می‌آوریم. «وَ كَفَى‏ بِنا حاسِبينَ»؛ در آخر هم ما حسابگریم. تمام این تعبیرها (هفت یا هشت تعبیر) در این آیۀ شریفه دلالت بر دقّت در رسیدگی به اعمال دارد.

# مفهوم چراغ و مصادیق آن

# نکته‌ای که لازم است توضیح داده شود این است که ما اعتقاد داریم در روز قیامت، میزان وجود دارد. ما باید عقاید خود را محترم شمرده و در دل خود راسخ و استوار کنیم. ما اعتقاد به برزخ، به سؤال در عالم قبر، به بَعْث و حشر داریم. حساب را و کتاب را و میزان را معتقدیم.

# هر حقیقتی در هر عالمی صورت مخصوص به خود را دارد. نباید انسان فکرش جامد و راکد باشد و یک صورت معیّنی را لازمِ لا یَنْفَکّ یک حقیقت بداند و در فهمش عاجز بشود. ما غالباً این‌گونه هستیم. چون ذهن ما راکد و جامد است. با بعضی مصداق‌ها انس گرفته‌ایم، برای هر حقیقتی آن مصداق را در نظر می‌گیریم، بعد در فهمِ آن مشکل پیدا می‌کنیم. مثلا کلمۀ چراغ، معنایش چیست؟

# چراغ وسیلۀ روشنایی است. چیزی که ظلمت را از بین می‌برد. این معنای چراغ است. امّا مصداقش متعدّد است. در سابق مصداقِ چراغ چه بود؟ داخل ظرفی یک مادّۀ روغنی می‌ریختند حالا هر چه بود، بعد فتیله‌ای هم می‌تابیدند و درون آن می‌گذاشتند، بعد هم شاید حبابی برای تنظیم هوا روی آن می‌گذاشتند. این چراغ بود، بعد «لامپا» شد، بعد «گِردسوز» شد و بعد هم «چراغ زنبوری» شد. و حالا دیگر آن چراغ‌ها اصلاً به ذهن کسی نمی‌آید. جوان‌های ما یا نوجوان‌ها یا بچّه‌ها اصلاً باورشان نمی‌شود غیر از این چراغ‌های موجود چراغی در عالم بوده است.

# پس معنای چراغ یک مصداق خاص نیست. چراغ همان وسیلۀ روشنایی است. حالا چراغ به هر شکلی باشد وقتی مفهومش عامّ شد دیگر جای تعجّب نیست اگر خداوند از خورشید تعبیر به چراغ می‌کند:

# وَ بَنَيْنا فَوْقَكُمْ سَبْعاً شِداداً. وَ جَعَلْنا سِراجاً وَهَّاجاً [[9]](#footnote-9)

# و بر فراز شما هفت آسمان محکم بنا کردیم. و چراغی روشن و گرمابخش (خورشید) پدید آوردیم.

#  یا از وجود پیغمبر اکرم صلّی الله علیه و آله وسلّم تعبیر به چراغ شده است:

# يا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِنَّا أَرْسَلْناكَ شاهِداً وَ مُبَشِّراً وَ نَذيراً. وَ داعِياً إِلَى اللَّهِ بِإِذْنِهِ وَ سِراجاً مُنيراً [[10]](#footnote-10)

# ای پیامبر! ما تو را گواه و بشارت دهنده و بیم دهنده فرستادیم. و تو را دعوت کننده به سوی خدا به فرمان او و چراغی فروزان قرار دادیم.

# رسول خدا چراغ است. این خورشیدِ آسمان چراغ است. یا گفته‌اند اگر نماز شب را مداومت کنید شب اوّل قبر چراغ دارید. ذهن ما می‌رود که چطور می‌شود نماز شب چراغ باشد؟

# بنده به خاطر دارم در آن قریه‌ای که زندگی می‌کردیم، برای اوّلین بار وقتی چراغ برق آوردند، داخل خانه را سیم‌کشی کردند، لامپی از سقف آویختند. پیرمردی آنجا مرتّب به این لامپ نگاه می‌کرد و می‌گفت که نفت این را از کجا می‌ریزند؟ آیا هر شب باید کسی نردبان بگذارد و به آن نفت بریزد؟ گفتیم این چراغ نفت نمی‌خواهد، احتیاج به نفت ندارد. می‌گفت مگر می‌شود چراغی فتیله نداشته باشد و بی‌نفت بسوزد؟ او باورش نمی‌شد که با یک کلید، چراغ روشن و خاموش بشود. به هر حال این معنای چراغ است ولی مصداق آن متعدّد است.

# مقصود از قلم صنع پروردگار

# قلم هم همین‌طور است به چه چیزی قلم می‌گویند؟ وسیله‌ای که حروف و کلماتی را بر چیزی

# ایجاد می‌کند. سابق بر این پرهای درشت پرنده‌ها و مرغ‌ها را می‌گرفتند و با آن می‌نوشتند، قلمشان این بود. تدریجاً تکامل پیدا کرد و شد قلم خود نویس و حالا ماشین تایپ. اینها همه قلم است و با آن می‌نویسند ولی لازم نیست قلم به همان معنا باشد.

# ن وَ الْقَلَمِ وَ ما يَسْطُرُون [[11]](#footnote-11)

# ن، سوگند به قلم و آنچه می‌نویسند.

# اقْرَأْ وَ رَبُّكَ الْأَكْرَمُ. الَّذي عَلَّمَ بِالْقَلَمِ. عَلَّمَ الْإِنْسانَ ما لَمْ يَعْلَم [[12]](#footnote-12)

# بخوان که پروردگارت از همه کریم‌تر است. همان کسی که به وسیلۀ قلم تعلیم داد. و به انسان آن‌چه را نمی‌دانست آموخت.

# وقتی به ما بگویند: خداوند با قلم بر صفحۀ عالم نوشت. خدا با قلم بر صفحۀ قلب آدم می‎نویسد. خدا با قلم بر پیشانی طفل در رحمِ مادر سرنوشت او را می‌نویسد و مانند آن و فکر کنیم منظور همین قلم‌ها است. بگوییم یعنی چه؟ مگر می‌شود با قلم روی قلب آدم چیزی بنویسند؟ مگر می‌شود با قلم بر پیشانی طفل چیزی نوشته شود؟ یا مثلاً آن قلمی که با آن بر صفحۀ عالم کبیر نوشته می‌شود چقدر بزرگ است، مثلاً فرض بفرمایید آن قلم، یک میلیون تن وزن دارد یا ده میلیون فرسخ طول و عرض آن است. آن دستی که آن قلم را برمی‌دارد چقدر پرزور است.

# چرا اینها به ذهن ما می‌آید؟ چون ذهن ما راکد و جامد است، از قلم مفهوم محدودی را می‌فهمیم در حالی که قلم این نیست. قلم آن است که وسیلۀ ایجاد چیزی بر چیزی است. ممکن است الف و لام و دال را با این قلم بر صفحۀ کاغذ بیاوریم. یا با ماشین‌هایی روی سنگ‌ها برجستگی احداث کنیم، یا فرشته‌ای در رحم مادر بر پیکر طفل چشم بنویسد، این هم خودش حروف است، گوش بنویسد، لب بنویسد. این‌ها هم کلمات است، او با قلمی که در رحم مادر می‌نویسد به ما چشم و گوش و ابرو داده‌اند.

# فرشتۀ اعظمی که همۀ مخلوقات را در عالَم نوشته از آن تعبیر به «قلم» می‌کنیم، آن صفحه‌ای که بر آن می‌نویسد «لوح» تعبیر می‌کنیم؛ «لوح محفوظ»، «لوح محو و اثبات» و آن حروف هم تمام مخلوقات است. تمام مخلوقات، تمام موجودات در عالم حروفند و آن ترسیم کنندۀ قلم، خداوند علیّ اعلی است. آن صفحه هم «لوح محفوظ» است.

# عِباراتُنا شَتَّی وَ حُسنُکَ واحِدٌ وَ کلٌّ اِلَی ذاکَ الجَمالِ یُشِیرُ

# الفاظ و عبارات ما پراکنده و متعدّد است در حالی که حُسن و نیکویی تو یکی است و همۀ آن الفاظ و عبارات به آن جمال یگانه اشاره می‌کند.

# کیفیّت میزان در روز قیامت

# میزان هم از این قبیل است. قرآن می‌فرماید: میزانی در روز قیامت داریم که اعمال ما را می‌سنجند، فوراً ترازو به نظر ما می‌آید. می‌گوییم ترازو دو کفّه و یک شاهین دارد و تعجّب می‌کنیم مگر می‌شود روز قیامت ترازو بیاورند، کفّه‌های آن چقدر بزرگ است، شاهینش چقدر بزرگ است، بعد اعمال ما را در آن بریزند؛ نماز و روزۀ ما را درون آن بریزند. مگر چنین چیزی ممکن است؟

# نه، این‌طور نیست بلکه میزان، واقعیّتی در عالم قیامت است که با آن واقعیّت اعمال ما را، اخلاق ما را و افکار ما را می‌سنجند که این جهنّمی یا بهشتی است؟ حالا چگونه می‌سنجند و به چه نحوی است؟ ما نمی‌دانیم. حقیقت آن میزان بر ما مجهول است. تا قیامتی نشده‌ایم نمی‌توانیم صحنه‌های قیامتی را خوب تصوّر و ادراک کنیم. آنجا که برسیم می‌فهمیم.

# تفاوت چشم دنیایی با چشم آخرتی

# خیلی چیزها هست که ما در عالم خواب می‌بینیم نمی‌فهمیم یعنی چه؟ مثلاً می‌بینیم که شیر می‌خوریم. وقتی‌که نزد معبّر می‌رویم می‌گوید: شما که در عالم خواب شیر خورده‌اید شما عالم و دانشمند خواهید شد. بعد مشغول تعلیم و تعلّم می‌شویم و نتیجۀ آن این می‌شود که قلب خود را از علوم و معارف الهی سرشار می‌کنیم. آن وقت می فهمیم عَجَب! آن شیری که من در خواب خورده‌ام همین معارف و علوم الهی بوده که در بیداری به من رسیده است. در عالم خواب «شیر» تصوّر می‌شود در بیداری «علم» است.

# مردی نزد ابن سیرین مُعبِّر معروف آمد و گفت: من در خواب دیدم که مُهری به دست گرفته و بر دهان و دامن مردم می‌زنم، فکری کرد و گفت: نکند تو مؤذّن هستی؟ گفت: بله، مؤذّنم. گفت معلوم است مؤذّن وقت‌شناسی نیستی یعنی قبل از اذان صبح در ماه رمضان اذان می‌گویی و مُهر بر دهان مردم می‌زنی. برو مراقب باش دیگر قبل از وقت، اذان نگویی.

# او در عالم خواب مُهر دیده ولی در بیداری اذانِ قبل از وقت است. هر عالَمی صورت مخصوص به خود دارد. یا دیگری می‌گفت من در خواب دیدم دُرّ و یاقوت به گردن خوک می‌افکنم، ابن سیرین گفت: آیا تو معلّم نیستی؟ گفتم: بله، من معلّمم. گفت مراقب باش آن شاگردی که به او درس می‌دهی او آدم نااهلی است. او قابلیّت ندارد. بی‌خود زحمت نکش و زیور علم و معارف را به گردنِ آن خوک بی‌قابلیّت نیفکن. گفتم: بله، چنین است. من معلّم هستم و شاگرد من هم فرد نااهلی است.

# دیگری آمد و گفت که من در خواب دیدم تخم مرغ پخته‌ای را پوست کندم و زرده‌اش را دور انداختم سفیده‌اش را خوردم. تا این را گفت معبّر به افرادی که در آن مجلس حاضر بودند نگاه کرد و به آنها گفت: من فکر می‌کنم آن دزدی که شب‌ها قبرها را می‌شکافد و کفن‌ها را می‌دزدد همین آدم باشد. او را نگهش دارید تا تحقیق شود. بعداً معلوم شد همین آدم شب‌ها کفن‌دزدی می‌کند. از آن معبّر پرسیدند از کجا این مطلب را فهمیدی؟ گفت چون تخم مرغ همان قبر است، شکستن تخم مرغ، شکافتن قبر است، میّت در حکم زردۀ تخم مرغ است او را می‌اندازد و کفنش که سفیدۀ تخم مرغ است با خود می برد.

# به هر حال ما فعلاً در عالم دنیا توانایی آن را نداریم که بسیاری از حقایقِ قیامتی را خوب درک کنیم وقتی به آنجا رفتیم آن وقت می فهمیم قضیّه از چه قرار است.

# و السّلام علیکم و رحمة الله و برکاته

1. - سورۀ انبیاء، آیات 46 و 47. [↑](#footnote-ref-1)
2. - سورۀ انبیاء، آیۀ 36. [↑](#footnote-ref-2)
3. - سورۀ قصص، آیۀ 78. [↑](#footnote-ref-3)
4. - سورۀ معارج، آیات 19 تا 21. [↑](#footnote-ref-4)
5. - سورۀ انبیاء، آیۀ 47. [↑](#footnote-ref-5)
6. - سورۀ زلزله، آیات 7 و 8. [↑](#footnote-ref-6)
7. - صحیفۀ سجّادیه، دعای 47. [↑](#footnote-ref-7)
8. - سورۀ یونس، آیۀ 61. [↑](#footnote-ref-8)
9. - سورۀ نبأ، آیات 12 و 13. [↑](#footnote-ref-9)
10. سورۀ احزاب، آیات 45 و 46. [↑](#footnote-ref-10)
11. - سورۀ قلم، آیۀ 1. [↑](#footnote-ref-11)
12. - سورۀ علق، آیات 3 تا 5. [↑](#footnote-ref-12)